

پرونده فرجام سیاسی روسای دولتی که در دی ماه در گذشتند؛

## از امیر کبیر تا هاشمی رفسنجانی



هدی بذرافشان  
روزنامه‌نگار

### آیت الله هاشمی رفسنجانی:

آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی سال ۱۳۱۳ به دنیا آمد و در سال ۱۳۹۵ به دیار باقی شتافت، به‌راستی او که بود و در این ۸۲ سال زندگی چه کرد؟

در کارنامه آیت الله هاشمی رفسنجانی در بیش از ۸ دهه حیاتش، فراز و نشیبها و حواشی زیادی دیده می‌شود.

سال ۱۳۱۳ در بخش «نوق» روستای کویری و البته پرآب و قنات بهرمان (به‌معنای یاقوت سرخ) کرمان در خانواده‌ای پرجمعیت به دنیا آمد. پدرش میرزا علی هاشمی رفسنجانی و مادرش بانو ماه‌بی‌بی صفریان نام داشتند. او ۴ برادر به‌نام‌های قاسم، محمود، احمد و محمد داشت.

پس از یادگیری سواد در مکتب خانه «نوق» به پیشنهاد پسرعمویش در سال ۲۷ عازم قم برای تحصیل علوم دینی شد. از «جامع المقدمات» تا «کفایه» و دروس عالی را نزد اساتید عالی آن دوره گذراند تا به درجه اجتهاد رسید. از همان ابتدای طلبگی لباس روحانیت پوشید. ۲ سال پس از ورود به حوزه نزد آیت الله بروجردی رفت و پس از قبولی در امتحان در محضر زعیم وقت حوزه علمیه قم قرار گرفت. آیات بروجردی، امام خمینی، علامه طباطبایی، محقق داماد، گلپایگانی، امام موسی صدر، محمدی گیلانی، شب‌زنده‌دار، منتظری، مشکینی از جمله اساتید وی بودند. در همین ایام نیز با استادش امام آشنا شد.

پس از مرگ رضا شاه در سال ۱۳۲۳ و دفن او در ژوهانسبورگ، ۶ سال بعد یعنی در اردیبهشت ۱۳۲۹ رژیم پهلوی تدارک انتقال جنازه او به ایران و طواف در حرم حضرت معصومه را داشت که با اعتراض شدید فدائیان اسلام روبرو شد. هاشمی جوان اولین حضور جدی‌اش در مبارزه سیاسی را در این سال اینگونه روایت می‌کند: «روحانیت از این حرکت (اعتراض فدائیان) حمایت کرد. ما هم شرکت و حمایت کردیم.

به تعبیر آیت الله خامنه‌ای آغاز همدلی و همکاری ایشان و آقای هاشمی رفسنجانی به پنجاه و نه سال تمام می‌رسد. ایشان در این باره می‌گویند؛ ما از سال ۳۶ با آقای هاشمی دوست بودیم.

کربلا با هم رفتیم. اتفاقاً آشنایی ما با آقای هاشمی با کربلا بود. من سفری مشرف شده بودم کربلا به عتبات که رسیدیم آقای جعفر شبیری آنجا بود؛ گفتم شما در کربلا! گفت که با چند تن از طلبه‌های قم آمده‌ایم اینجا. گفتم خانه‌تان کجاست، گفتند در یک مسافرخانه است. رفتیم آنجا ۳ نفر بودند. یکی از آنها آقای هاشمی بود. مرحوم ربانی املشی و آقا شیخ محمد هاشمیان هم بودند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی؛ یاران امام حزب جمهوری اسلامی را برای پیشبرد آن تشکیل دادند؛ آیت الله خامنه‌ای، شهیدان بهشتی و باهنر، اکبر هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی. حزب جمهوری اسلامی به سرعت در کلیه کشور جذب نیرو کرد و به فراگیرترین حزب پس از انقلاب تبدیل شد. هاشمی درباره ضرورت تشکیل حزب می‌گوید اگر نهضت مشروطه به جای اینکه روی دوش چند آیت الله زاده باشد به دوش یک حزب اسلامی بود و رهروان و مرانامه آن حزب، پاسدار آن انقلاب بودند و اجازه ظهور خیانتکاران را نمی‌دادند، مشروطه منحرف نمی‌شد

آمریکایی‌ها که در آن مقطع سخت از وقوع انقلاب اسلامی ناراحتند هر بار به بهانه‌های مختلف از جمله اعدام سران رژیم پهلوی به جمهوری اسلامی می‌تازند. امام ۲۹ اردیبهشت به شدت آمریکایی‌ها را محکوم کرد. ایشان در تهدید ایالات متحده به قطع ارتباط با ایران در صورت اعدام مفسدین فرمودند ما روابط با آمریکا را می‌خواهیم چه بکنیم؟ روابط با آمریکا روابط یک مظلوم با ظالم است. روابط یک غارت شده با غارتگر است.

۲۴ اسفند اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار و هاشمی رفسنجانی نفر چهاردهم لیست تهران شد. مدتی بعد هم برمسند ریاست مجلس تکیه زد.

سال ۱۳۶۰: نقش‌آفرینی در عزل بنی‌صدر، نماینده امام در شورای عالی دفاع

۳۱ خرداد ۱۳۶۰، مجلس به ریاست هاشمی تصمیمی مهم گرفت. پس از مدت‌ها غائله آفرینی بنی‌صدر، کفایت سیاسی او

مسلمان و در عرصه علمی، یک استاد دانشگاه است؛ در عرصه سیاسی به عنوان یک سیاستمدار و رهبر یک حزب به نام نهضت آزادی است و در دوران انقلاب عضو شورای انقلاب و نخست‌وزیر است.

از این رو ما می‌توانیم به سه عنوان روشنفکر مذهبی، سیاستمدار و نخست‌وزیر انقلاب از او نام ببریم.

به طوری کلی جریان روشنفکری را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

جریان اول) جریان چپ که عمدتاً معتقد به مارکسیست، ماتریالیست و گاهی سوسیالیست بود. این جریان از اندکی قبل از انقلاب مشروطه آغاز شد و تا بعد از انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرد. این جریان ضد دین بود.

جریان دوم) جریان روشنفکری غربگرا، غرب‌پذیر و غرب‌زده بود و روشنفکران مقلد به اصطلاح «مدینه فاضله» را پاریس، لندن، برلین و... می‌دانستند که بعد از جنگ جهانی دوم عموماً به آمریکا یا واشنگتن و نیویورک منتقل شد. در شکل فرهنگی عمدتاً کسانی که به ترجمه مطلق آثار غرب می‌پرداختند بودند.

جریان سوم) جریان مذهبی غربگرایی بود که افراد متدین در آن حضور داشتند. آنها مسلمان و اهل نماز و عبادت بودند اما اعتقاد داشتند باید از فرهنگ غرب استفاده کنیم. اینان به دنبال بررسی، نقد، تحلیل، رد یا احیاناً قبول بعضی از آموزه‌های غرب بودند.

مهندس مهدی بازرگان در گروه سوم قرار داشت. او که تحت‌تأثیر علوم تجربی غرب قرار گرفته بود با این نظریه خطا اعلام کرد که ما با تکیه بر علوم تجربی غرب می‌توانیم به جایی که پیامبران رسیده‌اند برسیم؛ یا انسان با پای علم می‌تواند به آنجا برسد که پیامبران از زبان وحی مطرح کردند. این نظریه را او در کتاب راه طی شده ارائه کرد که توسط شهید مطهری نقد شد.

او کتابی به اسم پراگماتیسم دارد که در آن «اصالت عمل» را مطرح می‌کند. کما اینکه افکارش در تأسیس سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نقش اساسی داشت و هنگامی که حنیف‌نژاد می‌خواست کتاب شناخت را تدوین کند، اصل را بر کتاب راه طی شده و ذره بی‌انتهای بازرگان گذاشت.

در مورد پراگماتیسم باید گفت، پراگماتیسم را ویلیام جیمز متفکر تعلیم و تربیت آمریکایی ابداع کرد. در اسلام به تنهایی اصالت عمل نداریم بلکه ابتدا شخص باید مومن به خدا و معارف و وحی الهی باشد و دوم عمل صالح می‌خواهد. در اسلام هر عملی مورد قبول نیست بلکه در عمل تکیه بر حق است؛ یعنی عمل باید در راه خدا، برای خدا و در مسیر خدا باشد. اما وقتی مهندس بازرگان بحث عمل‌گرایی را مطرح کرد، حاصل نگاه او به غرب بود نه اسلام.

بازرگان در دوران دبیرستان در مدرسه سلطانی تحصیل می‌کرد. در آنجا میرزا ابوالحسن‌خان فروغی، برادر محمدعلی فروغی از اعضای لژ بیداری، تفسیر قرآن می‌گفت. تفسیر فروغی تفسیر مادی و ماتریالیستی بود. یعنی او هم نگاهش به غرب بود و اصل را علوم و فرهنگ غرب قرار می‌داد و قرآن را با آن تفسیر می‌کرد.

این ره‌آورد را ما در کارهای مهدی بازرگان هم می‌بینیم. به‌طور کلی اگر جامعه ما بخواهد اسلام‌شناسی، دین‌شناسی و قرآن‌شناسی را از منظر مهندس بازرگان تحلیل کند به خطا و کج‌راهی می‌رود کما اینکه سازمان مجاهدین خلق به بی‌راهه رفت. (اگرچه سازمان معضلاتی دیگری هم در درون خود داشت) اگر امروز نسلی آن راه را برود از اسلام فاصله بیشتری می‌گیرد و حتی به خداشناسی و خداپرستی هم نخواهد رسید.

در دستور کار مجلس قرار گرفت و نمایندگان با اکثریت آرا به عدم کفایت او رای دادند.

هاشمی همان روز در نامه‌ای به امام، مصوبه مجلس را به اطلاع ایشان رساند و امام در پاسخ به این نامه نوشتند: «پس از رای اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارند، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم.»

امام ۲۱ مهر ۶۰ در حکمی هاشمی رفسنجانی را به عنوان نماینده خود در شورای عالی دفاع منصوب کرد.

## سال ۱۳۶۷: جانشینی فرماندهی کل قوا و پایان جنگ

چند ماه بعد از آنکه آیت الله هاشمی رفسنجانی در خرداد ۱۳۶۷ از سوی امام خمینی به جانشینی فرماندهی کل قوا منصوب شد، ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفت. قطعنامه ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و امام دو روز بعد پیامی منتشر کرد و گفت که جام زهر را نوشیده و به پذیرش قطعنامه اقدام کرده است.

ششم مرداد ۶۸ هاشمی در پنجمین انتخابات ریاست جمهوری در مقابل دکتر شیبانی، کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شد و از مجموع ۱۵،۵ میلیون شرکت‌کننده با کسب ۹۴،۳۸ درصد آرا رئیس جمهور شد. شعار دولت او سازندگی و دستور کار آن توسعه اقتصادی کشور بود. اما منتقدان معتقدند پایه‌گذاری سیاست‌های اقتصاد لیبرالیستی و فرهنگ اشرافی و تجمل‌گرایی از دولت هاشمی آغاز شد.

خرداد ۷۲ انتخابات ششمین دوره ریاست جمهوری برگزار می‌شود. برای این انتخابات ۴ نفر شامل اکبر هاشمی رفسنجانی، عبدالله جاسبی، رجبعلی طاهری و احمد توکلی کاندیدا هستند. به گفته ناظران جدی‌ترین رقیب هاشمی، احمد توکلی است اما رئیس‌جمهور مستقر به انتخابات مجدد خود با رای بالا مطمئن است.

۲۱ خرداد ۷۲ ششمین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. حدود ۱۷ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. هاشمی حدود ۱۱ میلیون رای آورد که این میزان به نسبت دور قبل ۵ میلیون کاهش یافته بود. احمد توکلی در این انتخابات ۴ میلیون رای شگفتی‌ساز را به خود اختصاص داد.

پس از آن آیت الله هاشمی رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام شد و سرانجام هاشمی رفسنجانی در سن ۸۲ سالگی غروب روز یکشنبه (۱۹، دی ۱۳۹۵) در پی عارضه قلبی در بیمارستان شهدای تجریش به دیار باقی شتافت و دو روز بعد پیکرش در مرقد امام به خاک سپرده شد.



مهدی بازرگان:

اگرچه تولد مهدی بازرگان بعد از مشروطه یعنی در ۱۲۸۶ بود ولی او را باید به عنوان فردی که دوران شکل‌گیری انقلاب مشروطه، دوران رضاحان، دهه ۲۰، ۳۰ و ۴۰ تا انقلاب اسلامی و دوران انقلاب اسلامی را تجربه کرده، مطرح کرد.

مهدی بازرگان در عرصه جامعه ما به عنوان یک روشنفکر مذهبی مطرح است؛ در ذهن برخی به عنوان نماد یک

شعار دولت هاشمی  
سازندگی  
و دستور کار آن  
توسعه اقتصادی کشور بود  
اما منتقدان  
معتقدند پایه‌گذاری  
سیاست‌های  
اقتصاد لیبرالیستی  
و فرهنگ اشرافی و  
تجمل‌گرایی  
از دولت هاشمی  
آغاز شد

دکتر عباس شیبانی در سال‌های ۶۰-۶۱ که مهندس بازرگان مطالب نادرست و اشتباه‌آمیز می‌نوشت و به جامعه منفی نگاه می‌کرد به او یادآوری کرد: «اگر یادت باشد وقتی جوانی ریش داشت می‌گفتند او را جذبش کنید. حالا که جامعه به اسلام رو آورده است شما چرا غفلت می‌کنید و به این راه می‌روید؟»

### بازرگان به عنوان یک سیاست‌مدار

اگر بخواهیم چهره مهدی بازرگان را در عرصه سیاسی ترسیم کنیم باید بگوییم او بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ مخالف دخالت در سیاست بود. او حتی جزوهای دارد که در آن جوانان را از ورود به سیاست منع می‌کند.

منع جوانان از ورود به سیاست را می‌توان دو جور تعبیر کرد: یک تعبیر باز آموزه‌های غرب است؛ یک تعبیر هم این است که بازرگان در برابر جریان حزب توده منفعل بود و نگران بود که هر کس به عرصه سیاست وارد شود به طرف حزب توده کشیده خواهد شد.

از سال ۱۳۲۰ تا ۳۰ بازرگان سخنان سیاسی نمی‌بینید. در این دوران بازرگان معمولاً در حال قلم زدن است. تا اینکه او از سال ۱۳۳۰ که به عنوان رئیس هیئت‌مدیره شرکت نفت از طرف دکتر مصدق منصوب می‌شود وارد عرصه سیاسی می‌شود. او در این دوران وارد جبهه ملی می‌شود.

در جبهه ملی، هم افراد متدین و مومنی مثل آیت‌الله سیدباقر جلالی، حاج سیدجوادی، آیت‌الله سیدحسن انگجی، آیت‌الله سیدمحمدعلی انگجی، آیت‌الله کاشانی و... حضور دارند و هم اشخاص ضدین و ضدخدا مثل شاپور بختیار یا افراد لائیک مثل دکتر کریم سنجابی که اصلاً اعتقادی به دین ندارند، یا غلامحسین صدیقی که اصلاً ضدین و ضدروحانیت بود. مهندس بازرگان بیشتر با گروه دوم کار می‌کند. معلوم می‌شود که دین در اندیشه بازرگان، دین شخصی است.

بعد از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نهضت مقاومت ملی تشکیل می‌شود. باز هم بازرگان در کنار افرادی مثل شاپور بختیار قرار می‌گیرد که ضدین است و خودش هم در خاطر‌اتش در دانشگاه هاروارد به این مسئله اشاره می‌کند که من از اول دین را قبول نداشتم. بازرگان با این افراد کار می‌کند و هیچ مشکلی هم با آنها ندارد. حتی یک مورد انتقاد از بازرگان نسبت به مجموعه افرادی که در نهضت مقاومت ملی بودند دیده نمی‌شود.

در این دوران بازرگان مدت کوتاهی دستگیر و بعد آزاد می‌شود. در سال ۱۳۳۶ انجمن اسلامی مهندسين را با معین‌فر و طاهری قزوینی و عده‌ای دیگر تشکیل می‌دهد که به موازاتش انجمن اسلامی پزشکی هم تشکیل می‌شود. این‌ها محافل مذهبی هستند و هیچ ربطی به جبهه ملی ندارد، اگر چه برخی از اعضای آن گرایش‌هایی به جبهه ملی داشتند.

سال دوم، جبهه ملی به رهبری اللهیار صالح تشکیل می‌شود و بازرگان به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی درمی‌آید. باز هم افراد ضد مذهب و کمونیست و مارکسیست و... در این جبهه حضور دارند. حال جای سوال است که چگونه یک نفر می‌تواند مذهبی باشد و با این افراد همکاری کند؟

بعد از این، موضوع تاسیس نهضت آزادی مطرح می‌شود. در واقع تا سال ۴۰ بازرگان هیچ مشکلی با جبهه ملی ندارد. در شورا هم اعضا هیچ‌گونه ارتباطی با دین ندارند. در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ انشعاب می‌کند و نهضت آزادی را تشکیل می‌دهد. بازرگان در صحبت افتتاحیه، اعلام می‌کند که «ما مسلمان، ایرانی و مصدقی هستیم و در چارچوب قانون اساسی مشروطه حرکت می‌کنیم؛ نهضت آزادی در برابر جبهه ملی نیست بلکه یکی از ارکان و تشکیلات حاشیه جبهه ملی است.»

در سال ۱۳۴۲ بازرگان، سنجابی و آیت‌الله طالقانی و بعضی از

اعضای نهضت آزادی دستگیر و در سال ۴۶ آزاد می‌شوند. از این زمان تا سال ۵۶ جز دو یا سه کتابی که توسط مهندس بازرگان منتشر می‌شود، فعالیت خاصی از او نمی‌بینیم.

در این برهه او هیچ‌گونه فعالیتی ندارد. در این زمان اگر چه ساواک بر جامعه مسلط است و اجازه فعالیت را نمی‌دهد اما در همان زمان بسیاری از روحانیون در عرصه مبارزه به افشاگری علیه رژیم می‌پرداختند. تا سال ۱۳۵۶ و شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی که در متن جامعه مذهبی حرکت‌هایی به وجود آورد و سال اوج‌گیری نهضت اسلامی است ما از مهندس بازرگان هیچ فعالیت سیاسی سراغ نداریم؛ جز این‌که در اواخر همین سال کمیته ایرانی حقوق بشر را تشکیل می‌دهد.

در نگاه سیاسی بازرگان اصلاً چیزی به عنوان جهاد و مبارزه وجود ندارد. لذا او نه با مبارزه موافق بود و نه با سرنگونی رژیم پهلوی. البته این جزء مبانی فکری او است. آنچه قابل تأمل است این است که نهضت آزادی‌ها هرگز قائل به انقلاب و مبارزه نبودند. لذا هیچ وقت در تفکر بازرگان و دوستانش مبارزه روبرو با رژیم پهلوی وجود نداشت و به همین دلیل بود که سیاست صبر و انتظار را مطرح می‌کرد.

به نوشته قاسم تبریزی، محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر؛ بازرگان از سال ۱۳۳۰ که وارد جبهه ملی می‌شود تا سال ۱۳۷۰ کلامی علیه جبهه ملی صحبت نمی‌کند. در حالی که در آنجا شاپور بختیار حضور دارد که شخصی ضدین و لائیک است ولی بازرگان راحت با او کار می‌کند؛ با کریم سنجابی، غلامحسین صدیقی و حتی با شخصیت ضدینی مثل خلیل ملکی، رهبر جامعه سوسیالیست‌ها و مجموعه رضا شایان، داریوش آشوری، حسین ملک و... هم کار می‌کند. چراکه مبانی فکری او با آنان منطبق است. اما وقتی به مبانی دینی‌ای مثل شهید آیت‌الله بهشتی و شخصیت‌های دینی و در رأسش امام خمینی می‌رسد، تعارض بنیادی پیدا می‌کند. به تعبیر حضرت امام اینها از مدرسه آمدند و ما از حوزه؛ این تعارض در شورای انقلاب اسلامی (۱۳۵۹-۱۳۵۷) خودش را نشان داد.

در این مرحله، مهدی بازرگان را در مقام نخست‌وزیر نظام جمهوری اسلامی با قید موقت بررسی می‌کنیم. برخی مطرح می‌کنند که اگر او مشکلاتی در مبانی اندیشه‌اش داشت چطور به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد؟ امام خمینی در حکم نخست‌وزیری بازرگان قید می‌کنند که من شما را با پیشنهاد شورای انقلاب به عنوان نخست‌وزیر موقت جمهوری اسلامی تعیین می‌کنم و این که اعضای دولت شما از احزاب و گروه‌ها نباشند که صبغه گروهی و حزبی به خودش بگیرد.

در این دوره اما بازرگان علی‌رغم آن انتظاری که می‌رفت و عهد و پیمانی که با امام بسته بود مخالفت‌هایش را با نهاد‌های انقلاب از همان روز اول شروع کرد. او علیه کمیته‌های انقلاب اسلامی که در رأسش آیت‌الله مهدوی‌کنی بود مخالفت کرد؛ با جهاد سازندگی که شهید بهشتی مسئولش بود مقابله کرد و با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم مخالفت‌هایی داشت. او با نهاد‌های انقلابی شخصاً و فکراً و عملاً مخالف بود.

دولت موقت در رفتارندم خواستار نظارت امریکایی‌ها شد اما همان‌جا با این درخواست برخورد شد. همچنین آن زمان موضوع جمهوری دموکراتیک اسلامی مطرح شد که با واکنش شدید امام خمینی مواجه شد و ایشان فرمودند: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم‌تر، نه یک کلمه بیش‌تر» نهایتاً انتخابات برگزار و مجلس خبرگان تشکیل شد.

دولت موقت از همان ابتدا با مجلس خبرگان قانون اساسی مخالف بود. نهایتاً این شد که با دستور یا پیشنهاد سفارت آمریکا مجلس خبرگان قانون اساسی منحل و یا تعطیل شود و این موضوع در هیئت دولت بازرگان مطرح می‌شود. نتیجتاً اینکه آنها به دیدار امام می‌روند و حضرت امام نیز به شدت با

دولت موقت  
از همان ابتدا  
با مجلس خبرگان  
قانون اساسی مخالف بود.  
نهایتاً این شد  
که با دستور یا پیشنهاد  
سفارت آمریکا  
مجلس خبرگان قانون  
اساسی منحل  
و یا تعطیل شود و این  
موضوع در هیئت دولت  
بازرگان مطرح می‌شود.  
نتیجتاً اینکه آنها  
به دیدار امام می‌روند  
و حضرت امام نیز  
به شدت با آنان مخالفت  
می‌کنند.

آنان مخالفت می‌کنند.

امام در این رابطه در اول آبان ۵۸ فرمودند: همین آقایانی که فریاد می‌زنند که باید دموکراسی باشد، باید آزادی باشد، همین آقایان می‌نشینند دور هم و یک چیزی پیش خودشان می‌گویند و می‌خواهند تحمیل کنند به ملت. مثلاً مجلس خبرگان با اکثریت ملت رفته است و مشغول کار است، حالا می‌بینیم که یک دسته چند نفری دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند مجلس خبرگان باید منحل بشود! من نمی‌دانم که این آقایان باید منحل بشود چه کاره‌اند که می‌گویند باید منحل بشود. برای چه باید منحل بشود؟ برای اینکه این آقایان معمم هستند؟ برای اینکه این آقایان اهل علم هستند؟ برای اینکه آقایان به اسلام عقیده دارند، احکام اسلام را دارند جاری می‌کنند؟ چون گفتند که ولایت فقیه باید باشد، نظارت فقیه باید باشد؟ اینها از نظارت فقیه در امور می‌ترسند. می‌گویند قدرتمند می‌شود فقیه... ما می‌گوییم که شما می‌توانید که یک اقلیت ده نفر، صد نفر، هزار نفر می‌تواند که حالا بگوید ملت رأی داده است به جمهوری اسلامی، لکن باید جمهوری باشد، نه اسلامی؟ این «باید» یعنی چه؟ باید این کار بشود! این باید برای چیست؟ این صد نفر، هزار نفر، چه کاره‌اند که در مقابل یک ملت باید می‌گویند؟

همچنین امام در خرداد ۱۳۶۰ فرمودند: «قضیه طرح آنکه مجلس خبرگان منحل بشود که در زمان دولت موقت، این طرح شد... آن وقت آمدند آقایان پیش ما... آقای بازرگان و رفقایش گفتند: ما خیال داریم این مجلس را منحلش کنیم. من گفتم: شما چه کاره هستید اصلش که می‌خواهید این کار را بکنید! شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس منحل کنید؟ پا شوید بروید سراغ کارتان. وقتی دیدند محکم است مسئله، کنار رفتند.

در نهایت به دلیل ارتباط بیش از اندازه بعضی از اعضای دولت موقت با آمریکایی‌ها، عملکرد نامطلوب دولت موقت و آن ملاقات معروف در الجزایر و بعد هم جریان تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، بازرگان از سمت خود استعفا داد.

بعد از سقوط دولت موقت، بازرگان کاملاً خود را جدا از نظام می‌بیند و همواره می‌کوشد از انقلاب، امام و نظام انتقاد کند. او در کتاب «بازیابی ارزش‌ها» می‌نویسد: من از ابتدا با آیت‌الله خمینی اختلاف نظر داشتم. شاید ایشان متوجه نشده بود. ایشان ایران را برای اسلام می‌خواست و من اسلام را برای ایران می‌خواستم. این همان تعارضی است که در اندیشه بازرگان وجود داشت اما قبلاً موقعیت بروز پیدا نکرده بود.



**امیر کبیر:**

در نگاهی کلی به اصلاحات سیاسی میرزا تقی خان، باید گفت تمامی اصلاحات اقتصادی سیاسی امیرکبیر در جهت تمرکز قدرت در دستگاه‌های دولتی بود که در راس آن مقام صدارت عظمای قرار داشت.

هدف اصلی امیرکبیر از این اصلاحات تقویت اقتدار دولت و نیز بهبود وضعیتش برای کنترل موثر بر فعالیت‌های سیاسی،

اقتصادی و اجتماعی مراکز قدرت داخلی و خارجی بود.

اصلاحات امیر، به شکل گسترده‌ای دیوان‌سالاری را تقویت می‌کرد. تا وقتی امیرکبیر در راس دستگاه‌های دولتی قرار داشت، فساد اداری در سطح نازل بود. با برکناری وی از راس دستگاه‌های دولتی، دیوان‌سالاری در جهت سرکوبی و انقیاد مردم به کار رفت.

امیرکبیر اصلاحات مهمی در دستگاه‌های کشوری و لشکری انجام داد، اما در نهایت با قتل وی اصلاحات ناتمام ماند. شکست اصلاحات وی از آنجا آغاز شد که سیاست‌های امیرکبیر، قدرت و اختیارات شاه را محدود می‌کرد یا با اختیارات شاه و صدراعظم تداخل پیدا می‌کرد. دیگر تقویت قدرت صدراعظم به منزله تقویت قدرت سلطنت نبود. قدرت صدراعظم تهدید و خطری جدی برای سلطنت محسوب می‌شد و همچون گذشته یگانه راه رهایی شاه از بحران، احیای سنت وزیرکشی بود. ناصرالدین شاه به دنبال فردی می‌گشت تا خلأ ناشی از فقدان امیرکبیر را پر کند. چنین شخصیتی میرزا نصرالله نوری معروف به میرزا آقاخان بود. در ۲۵ محرم سال ۱۲۶۸ میرزا تقی خان امیرکبیر از صدارت برکنار شد.

آنطور که دکتر حامدعامری مطرح کرده است؛ او به امور سیاست خارجی بسیار توجه داشت دستگاه وزارت امور خارجه را توسعه داد. تاسیس سفارتخانه‌های دائمی در لندن و پترزبورگ و ایجاد قنصل‌گری‌هایی در بمبئی و عثمانی و قفقاز از کارهای اوست. ۴ امیرکبیر در اجرای سیاست‌های خود بسیار سختگیر و با انضباط بود. وی در اجرای اهداف خود روش‌های سخت و مستبدانه‌ای را در پیش گرفت. اصولاً در جامعه‌ای مانند ایران که مردم نقشی در حکومت ایفا نمی‌کنند، انجام اصلاحات با استبداد همراه است و تغییر زندگی مردم و دیکته کردن شیوه‌های جدید زندگی با شدت عمل توأم است. از این‌رو، برخی، ماهیت حکومت امیر را نمونه‌ای از «استبداد منور» شناخته‌اند. نویسنده‌ای انگلیسی درباره امیر می‌نویسد: میرزا تقی خان که «برای تجدید حیات ایران برخاست، یگانه مردی بود که کاردانی و وطن‌پرستی و اخلاق استوار، همه در شخصیت او جمع آمده بود و می‌توانست رهبری کشتی دولت را به عهده گیرد، از میان صخره‌ها و خطرهایی که بر سر راه داشت بگذراند و سلامت به مقصد برساند.

در ارزشیابی روش استبداد منور امیر باید گفت حکومت او سه جنبه بسیار مهم داشت: یکی اینکه بر پایه قانون و عدالت نهاده شده بود.

دیگر اینکه به تربیت ملت معطوف بود و سوم اینکه رضایت و خرسندی خاطر مردم را ربود. مجموع آنها نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به «نظم میرزا تقی‌خانی» تعبیر می‌شد و این توصیف ضرب‌المثل مردم و دیوانیان بود.

مفهوم نظم میرزا تقی‌خانی، در دولت نیرومند مرکزی که میرزا تاسیس کرد، نیک متجلی است. در دوره قاجار هیچ‌گاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسید و هیچ‌گاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نشد. فرمان دولت تا نهایت نقطه جغرافیایی مرز بلوچستان پیش از تقسیم فعلی آن یعنی تا سرحد سند روان بود و همه ایلات دورافتاده سرحدی به فرمانبرداری پایتخت سر نهادند، در این کار قدرت و تدبیر به هم آمیخت، از ایلات و عشایر فوج‌های جدید سرحدی به وجود آورد که از ابتکارهای ارزنده اوست و در بلوچستان دورافتاده، فوج توپچی جمازه (شتر)سوار تاسیس کرد که با مقتضیات جغرافیایی آنجا سازگار بود. گردن‌کشان و شورشیان را برانداخت یا مطیع گردانید و سرانجام امنیت داخلی را برقرار ساخت. این معنی نیز باید دانسته شود که در فلسفه حکومت امیر، مفهوم امنیت تنها دلالت بر استقرار قدرت دولت و فرمانروایی سیاسی نداشت، بلکه شامل ایمنی اجتماعی و قضایی نیز می‌شد.

امیرکبیر  
اصلاحات مهمی  
در دستگاه‌های کشوری و  
لشکری انجام داد  
اما در نهایت با  
قتل وی  
اصلاحات ناتمام  
ماند